

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مېباد
بدین بوم وېر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

تیمور شاه تیموری

المان – 18 سپتمبر 2011

باز هم خاطره ای

ماه اسد شروع شده و هوای شهر کابل بسیار گرم است، امروز که جمعه است باین فکر افتادم که چگونه ازین گرمی شدید ولو طور موقت هم باشد خود را نجات دهم. تا آنزمان گرمی هند و پاکستان را ندیده بودم. بعد ازینکه در عالم خیال باغ بابر شاه، چهل ستون و دارلامان را از نظر گذشتادم بیاد پغمان باصفا، هوای جانبخش و باغهای با طراوت و آب سرد و شفاف چشمه دلاکها افتادم. اما مشکلیکه در کار بود این بود که راه پغمان کدام سرویس منظم رفت و آمد نداشت، چگونه به آنجا رفته خواهم توانست؟ مصمم شدم و خود را به سرای موترهای ده افغانان رسانیدم.

موترهای لاری، سرویس و غیره بهر طرف آماده حرکت بودند و دلالتان جار میزدند و برای هر شهر و دیار سواری تهیه میکردند. موترها پر میشدند و حرکت میکردند اما از موتر پغمانزو سراغی نبود. تا اینکه بعد از مدتها یک موتر کهنه تیز رفتار از کدام کنج سرای سر کشید و به مجرد گفتن هله پغمان رو هجوم اشخاص بطرف آن موتر حمله ور گردید. من که بر حسب تصادف نسبت بدیگران بنزدیکی بودم سبقت جستم و به یک خیز در سیت پیشروی خود را انداختم. این موتر که یک شورلیت کهنه و سر آن باز بود گنجایش 5 الی 7 نفر را به مشکل داشت، اما ده الی دوازده نفر در آن خود را گنجانیدند....

دریور که تنها بود و کلینر نداشت اول کرایه ها راجع کرد و بعداً آب و مبلایل را کنترل کرد و بالاخره به هندل زدن شروع کرد. خلاصه بعد از هندل زدن زیاد در ماشین برق آمد و صدای غرس ماشین بلند شد. دریور در پهلوی من پشت اشترنگ نشست و بعد از دعا و یالله خیر بحرکت افتاد. از درون شهر به آهستگی برون شد و وقتی که به سرک جانب قرغه براه افتاد سرعتش بیشتر شد در سربالائی کنار بندقرغه که آن وقت بند قرغه تکمیل نشده و کار آن جریان داشت، سرعت موتر کاهش یافت و آب آن بجوش آمد که دریور آب انداخت و دوباره حرکت کرد وقتی از ناحیه بند قرغه گذشت و بسرک مستقیم جانب پغمان رسید، موتر سرعت گرفت و سواریهها نیز با استنشام هوای سردتر به وجد و نشاط آمدند و بعضی به آواز خوانی شروع نمودند. اما سرک خامه بود و خاک باد میشد که بل اثر گرد و خاک زیاد به سرو صورت و لباس همگان نشست و آواز خوانان را از خواندن بازداشت. در نزدیکی دوده مست و ده ارباب که رسیدیم سربالائی شدید شده رفت و خلاف انتظار موتر ما بسرعت زیاد پیش میرفت که در همین اثناء از سمت عقب صدای هارن موتر بگوش رسید، دریور اعتناء نکرد. لحظه بعد هارن دیگری بگوش رسید. گویا موتری که در عقب بود چون سرک تنگ بود از موتر ما میخواست تا برایش راه داده شود. اما دریور ما برعکس از هرطرفی که موتر عقبی میخواست رد شود دم روی آن موتر میرفت و اجازه نمیداد که موتر عقبی سبقت جوید. این حالت در حدود بیش از ده دقیقه دوام یافت و هارن ها از سمت عقب متواتر و شدیدتر شده میرفت.

گویا دریور ما تصمیم گرفته بود که الی پغمان راه را باز نکند و به آن موتر اجازه سبقت ندهد. بعد از طی فاصله تقریباً دو کیلومتر، دفعته دیدم که بفاصله خیلی قریب از موتر ما که خیال کردم بادی هردو موتر باهم تصادم میکند موتر عقبی بسرعت برق با صدای مهیب ماشین از بغل ما رد شد و این یک موتر سپورتي به رنگ نقره ئی سرباز بود که به تعقیب آن دو موتر دیگر برنگ سبز عسکری گذشتند و هر سه موتر در فاصله

کمی در پیش روی موتر موقوف کردند. درپور ما نیز توقف کرد. که دفعتاً از موترهای جلوی صاحب منصبان عسکری تفنگچه ها در پهلوهای شان آویزان پائین شدند و طرف موتر ما آمدند. در موتر اولی اعلی حضرت المتوکل علی الله محمد ظاهرشاه خودش بالای جلو موتر نشسته بود و از دو موتر دومی و سومی محافظین اعلی حضرت آمدند و درپور ما را پائین کردند و با خود نزد اعلی حضرت بردند. وقتی جانب این درپور سرکش دیدم دلم به حالش سوخت. او یک مرد در حدود چهل ساله لاغر اندام قد بلند و چهره استخوانی بود که اکنون قطره خون در تمام رخسارش نمانده بود، رنگش پریده دستها حتی لبهایش میلرزیدند. درپور راب زدند بین ما سواریها از ترس عظمت شاهی با درنظر داشت خطائی که درپور ما مرتکب شده بود، سکوت مطلق حکمفرما بود و هرکدام ما به این فکر بودیم که سرنوشت درپور هرچه شود خواهد شد آیا ما به پغمان خواهیم رسید و یا با پای پیاده بکابل باز خواهیم گشت؟ این سکوت و وحشت در حدود ده دقیقه که در نظر ماده روز آمد گذشت تا اینکه درپور ما آمد و در جلو موتر نشست و موترهای اعلی حضرت و همراهان شان حرکت کردند. اما درپور بیچاره ما به اندازه ای ترسیده و وحشت زده شده بود که برای یک ساعت دیگر نه حرکتی توانست و نه حرفی بزبان آورد. رنگی برخسار نداشت دستانش میلرزیدند و کسی هم ازو چیزی نپرسید و ما ندانستیم که در چند دقیقه ای که او را به حضور اعلی حضرت برده بودند چه چیز گذشت؟ اما این را دانستیم که اعلی حضرت محمد ظاهرشاه واقعاً مرد رؤوف و مهربان بود، اما نظر به گزارشهای اخیر که "جناب کرزی" عاملین حملات انتحاری را بخشید و به تحائف نوازش فرمود، باید گفت که "کرزی صاحب" رؤوف تر و مهربان تر تشریف دارند. پایان

تیمورشاه تیموری المان